

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political Satire

طنز سیاسی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، ۲۶ جولای ۲۰۰۹

افغانستان مظلوم و گدی بازی انتخابات

آرای "پلوی" و کاندیدان "شوروائی"

و "ملاخور"

طنز ابن منز

دخترکان و گدی بازی (۱):

چندی پیش بصورت ضمنی، گوشه ای از بازیهای کودکان کابل نازنین را در یکی از مقالاتم، شرح دادم و در آن اشارتی رفته بود، به بازی های مخصوص دختران. امروز بنا بر ضرورت "آمد گپ"، یکی از بازیهای خاص دخترکان کابلی را به اختصار تشریح میکنم.

"کودک" و "بازی" دو کلمه ای اند، انفکاک ناپذیر و در هر جای در زیر چرخ کبود که بروی، خلاف این شیوه را نخواهی یافت. اطفال طبیعتاً به "بازی کردن" نیاز دارند، و کودکان افغان برای اشباع این "جوع طبیعی" خود، مطابق به همان مثل معروف "ما غریب و دوده غریب" ملک ما، در ایجاد بازی و بازیچه دست می یازند. اگر "بازیچه" به سراغ کودک مسکین افغان نمیرود، کودک افغان هم آرام ننشسته و بازیچه و آله بازی مورد ضرورت خود را به اصطلاح "از گل" جور میکند.

بازی معروف دخترکان کابلی "گدی بازی" و "آله بازی" و "بازیچه" آنها "گدی" است، که خود میسازند. من در آوان کودکی بعضاً به تماشای این بازی جالب دختران میپرداختم و میدیدم که چه قسم "گدی" را از پارچه ها و تریشه های تکه های نو و کهنه میساختند. هر دختر قُطی یا سبد و صندوقی را برای گدی های خود برمیگزید و در آن گدی ها را جای میداد، که آن را "خانه گدی" مینامیدند. وقتی در خانه گدی نظر می انداختی، یک فامیل و یک خانواده بسته خرد و یا کلان را می یافتی. فامیل خرد عبارت بود از "پدر و مادر و اطفال" و در فامیل بزرگ، علاوه "مادر کلان و پدرکلان" و عمه و خاله و کاکا و ماما و دگر خویشان قریب جای میگرفتند. دخترکان گدی ها را با ذوق و سلیقه خاص درست کرده و با جامه های درخور ملبس میساختند. گدی های زن را که "زن گدی" مینامیدند، سرخی و سفیده زده، به هفت قلم می آراستند و لباس های قشنگ خود ساخت را بجان شان همیکردند. "مرد گدی" نیز مطابق به ذوق دخترکان، شکل و شمایل مردانه، پیراهن و تنبان و کلاه و لنگی میداشت. خانه گدی را با اتاقهای متعدد تعبیه کرده و با اثاثیه وطنی، مثل گلیم و تشک و بالش و حتی صندلی و "رخت خو" (رخت خواب یا بوغبند)، مزین میساختند.

دخترکان معمولاً بصورت جمعی گدی بازی میکردند، یعنی که چند دختر، خانه گدی خود را گرفته، میرفتند و در کنجی می نشستند. دختران از طریق گدی بازی گویا اولین مشق دوخت و پخت و ساخت، یعنی "تدبیر منزل"، را

می کردند و نه تنها این. ایشان با گدی ها و از طرف گدی های خود گپ هم میزدند و اکت و اداء های مردانه و زنانه و دخترانه و بچگانه ایشان را تمثیل میکردند. حتی برای گدی ها "عروسی" می گرفتند، که آنرا "آروسی گدی" (عروسی گدی) میخواندند، که ضمن آن صحنه عروسی را مطابق به رسم و رواج کابل، می آراستند. البته که در محراق "آروسی گدی"، "شاه گدی" میبود و "آرُس گدی" (عروس گدی) که به هفت قلم آرایش میشد. از طرف هر گدی، گپ میزدند و صدای مطابق به حال و احوال گدی را می کشیدند. خلاصه تمام چیزهایی را که در زندگانی خانوادگی خود میدیدند، همه را در مورد گدی های خود تطبیق میکردند.

بدین ترتیب دخترکان کابل ساعات متوالی در گوشه ای نشسته و خاموشانه با گدی های خود مصروف میگشتند. گدی بازی نه تنها مشق زندگانی آینده دخترکان شمرده میشد، بلکه در واقع مشق هنر "تیاتر" و "اکت" و "تمثیل" نیز بود، چون دخترکان هر کدام زمام سخن گفتن و حرکات و سکنات گدی های مرد و زن و کودک خود را به عهده داشته و مناسب با حال و احوال هر کدام، آوازی میکشیدند و حرکاتی را انجام میدادند.

وقتی این سطور را مینویسم به یاد آن خانم خرپول، ولی ولنکار انگلیس می افتم، که در بنگله به اصطلاح "مفشن" خود در لندن، سه صد و شست و پنج گدی مشهور به "تدی" Teddy (۲) را نگهداری میکند. و کاش قصه به همینجا ختم میگردید. این زنکه بیکار که گوئی مغزش خراب شده است، بر هر یک ازین "تدی" ها نام گذاشته و برای هر یک "روز تولد" تعیین کرده است. و کاش قصه در همینجا خاتمه مییافت. زنکه کمپیر هر روز به نوبت سالگره هر یک از "تدی ها" را در پیش میگیرد و کاش قصه دنباله نمیداشت. شیرینتر اینکه در جشن سالگره هر یک "تدی"، دوستان مثل خود "پی مضمون" را دعوت میکند. و میدانید که این زنکه که سال از دوازده ماه و ماه سی روز و هر روز جشن تولدی گدی های خود را برگزار میکند، ساز و سرود هم برپا میکند، کیک تولدی با شمع های لایق شأن "گدی" ها می افروزد و بعد به نمایندگی از تدی هایش، خود شمع ها را یکایک پف و خاموش میکند. و کاش این زن "ریش" میداشت، تا همان بیت معروف بزرگان ادب دری را، نثارش میکردم، که:

چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس پف کند، ریشش بسوزد

این مقدمه را در همینجا بگذاریم و بپردازیم به شرح چند ترکیب عنوان مقاله:

- "رای پلوی"

یعنی رایی که به زور "پلو" گرفته میشود. مردم مظلوم افغانستان که به فقر مواد غذایی دچارند و ماه ها روی "گوشت و پوست" را نمی بینند - بگذریم از "پلو"، که مزه اش ازین طوی تا آن طوی و ازین فاتحه داری تا آن فاتحه داری، در دهانها میماند و بوی خوشش آدم را بیهوش میسازد - بسیار خوش اند که از قضای روزگار، انتخاباتی صورت میگیرد و شکمهای این گرسنه و آن گرسنه را با پلوهایی با عطر "مشک سارا"، چرب میسازد و مست مست.

- "شوروانی"

منسوب است به "شوروا" که لفظ قلم آن را "شوربا" مینویسد. در قدیم ها، در صف خوراکه ها و غذاهای افغانی، "شوروا" در آخرین رسته می ایستاد. یعنی در جائی که پلو و چلو و هوسانه های رنگارنگ قد می افراشتند، "شوروا" در آخر آخر قرار میگرفت. و از همین سبب آن ضرب المثل پشتو عمومیت پیدا کرد، که:

«آخوند ته شوروا هم دیر دی.» (یعنی "ملا را، شوروا هم بس است")

- "ملاخور"

"ملاخور" یعنی "باب دندان ملا". کابلیان قلی پیران که در پیراندن طنز و کتره و کنایه، ید طولا(۳) دارند، این اصطلاح سوزنده و "جگر سوز" را درست کرده و آن را در مورد شیئی استعمال می نمودند، که ارزش آن به پائین ترین درجه اش نزول کرده و درخور ملا های مسکین میگردید. از همین جاست، که مثل گزنده «آخوند ته شوروا هم دیر دی.» (یعنی برای ملا، حتی شوروا هم بسیار زیاد است) مصداق پیدا میکند. اما چه چاره که کس جلو دهان خلق خدا را گرفته نمی تواند و زبان مردم دریاست!!!! زمانی در یکی از مقالات نوشتم:

«تکنالوژی ذروی" به حدی ملاخور شده است، که حتی آخوندان ایران نیز در صدد تولید اسلحه اتمی برآمده اند...»

تا اینجا هرچه نوشته شد، حکم مقدمه و تمهید را داشت و حالا آمدم سر "سولاخ کدن بجل" (سوراخ کردن بجل): در افغانستان خون چکان و در کشوری که از هشت سال آزگار بدین سو در زیر سم ستوران اشغالگران بسر میبرد، از مدتیست که طبل انتخابات را مینوازند. هر کدام از کاندیدان چهلگانه، که همان افسانه "چل مرغک" کودکان را به یاد میدهد، دهل دوسره را به گردن انداخته، ازین کوی بدان کوی، ازین سرا بدان سرا و ازین ولا بدان ولا قدم

رنجه میفرماید. و بگذارید، که اول آن افسانهٔ کودکان را بازگویم، که بار بار از زبان مادران و مادرکلان های خود شنیده ایم:

اوسانه ، سی سانه
چل مرغک ده یک خانه
آش پختم دانه دانه
یک چمچه بابه دیقانه دادم
بابه دیقان ما ره گندم داد
گندمه به آسیا بوردیم
آسیاوان ما ره آرد داد
آرده به تغار دادیم
تغار ما ره خمیر داد
خمیره به نانبای دادیم
نانبای ما ره نان داد
نانه به ملا دادیم
ملا ما ره کتاب داد
کتابه خواندیم
خدا ما ره مراد داد

وقتی افسانهٔ انتخابات را می‌شنوم و دهل و سرنا و باجه خانهٔ وسائل ارتباط جمعی افغانی را در داخل و خارج وطن، به یاد همان بیت معروف حضرت خواجهٔ شیراز، حافظ، می‌افتم، که هفت صد و چند سال پیش از امروز فرمود:

در پس آئینه طوطی صفتم میدارند آنچه استاد ازل گفت بگو، میگویم

بابا جان؛ در یک کشور مستعمره و در کشوری که سرنوشتش را اشغالگران و "استادان ازل" رقم میزنند و هیچ کار مهم به اصطلاح "دولتی" نیست، که بدون اجازهٔ "پس آئینه" صورت بگیرد، نمیدانم که "انتخابات" چه معنی دارد؟؟؟ راه دگر نمی‌ماند، مگر اینکه باز بدامان شعر حافظ پناه ببریم، که:

زین قصه هفت گنبد افلاک پر صداست کوته‌نظر نگر که سخن مختصر گرفت

تمام آفاق میدانند، و انفس نیز، که انتخابات در یک مملکت اشغال شده، چه مفهوم دارد، و من ندانستم که "گدی ها" و "تدی ها" و "چل مرغک" های استعمار، چرا مردم را اینقدر احمق فکر کرده اند، که "درگد" در پی تحقیق و استعمارشان برآمده اند؟؟؟؟؟؟؟؟

اینان لاف از مردم ساده، بی آرایش و به اصطلاح زیبای عوام کابلی، "چاندی مسلمان"، ما بیاموزند، و دریابند، که ایشان بدین انتخابات به کدام نظر نگاه میکنند. من نظر مردم ما را راجع به باصطلاح "انتخابات ریاست جمهوری"، ذیلاً ارائه میکنم:

چار سال پیش، در آستانهٔ انتخابات ریاست جمهوری، بیشتر از "ده میلیون" رأیده افغان برای انتخابات ثبت نام کرده بودند و میدانید، که نصاب رأیدهندگان امروزی چند است؟؟؟ رقم رأیدهندگانی که برای این انتخابات ثبت نام کرده اند، از چار و نیم میلیون نفر هم تجاوز نمیکند. یعنی که حتی نصف افغانان انتخابگر چار سال پیش هم حاضر نشده اند، تا درین انتخابات اشتراک ورزند. و سیلیبی محکم تر ازین سراغ نداریم، که از طرف مردم ما، و چه خاموشانه، به روی اشغالگران و "گدی ها" و "تدی ها" و "چل مرغک ها" ی ایشان، نواخته میشود!!!!!!!

توضیحات:

۱ - همان سان که دختران به "گدی بازی" اهتمام داشتند، بچه ها به "تیر بازی" دست می یازیدند، در حدی که ترانه ای سر زبانهای کودکان افتاده بود که میگفت:

غچی غچی بار(بهار) شد
وخت گل انار شد

بچا (بچه ها) تیر انداز شد دختر (دختران) گدی باز شد

در شرح ضمنی بالا ، قصداً بر گوشه ای از بازی دخترکان کابل نظر انداخته شد. در مورد "تیر بازی" که بازی مخصوص بچه ها در بهاران بود، در آینده پرداخته خواهد شد.

۲ - "تدی" Teddy مصغر Theodore است که نام کوچک Theodore Roosevelt میباشد. مراد از Teddy ، Teddy Bear است، که انتساب به "تئودور روزولت"، دارد، که شکار خرس را دوست میداشت. "تئودور روزولت" که پدرش هم "تئودور روزولت" نام داشت، و در سن ۴۲ سالگی ، ۲۶ مین رئیس جمهور اضلاع متحده امریکا گردید، با "جارج واشنگتن" و "تامس جفرسن" و "ابراهیم لنکلن"، مشهور ترین رئیسان جمهور امریکا میباشد، که مجسمه مشهور ایشان در کوه کنده شده است. این هیاکل غول آسای چارگانه سنگی را در کوه موسوم به Mount Rushmore در ایالت "دکوتای جنوبی" South Dekota ، از صخره یک لخت خرائین پوزه کوه ، کنده اند. (شرح با استفاده از معلومات "گوگل")

۳ - "ید طولاً"، ترکیب صفت و موصوف عربی و در معنای "دست دراز" است. در زبان عربی "صفت و موصوف" از نگاه "جمع و افراد" و "تذکیر و تأنیث" باهم مطابقت دارند. یعنی که برای "موصوف مذکر" ، "صفت مذکر" و برای "موصوف مؤنث" ، "صفت مؤنث" بکار میرود. و این برخلاف "زبان دری" است، که در آن چنین روالی به حساب نمی آید. چون در زبان عربی "اسماء" به مذکر و مؤنث تقسیم میشوند، صفت و موصوف را نظر به جنسیت بر آن تطبیق میکنند. "ید" کلمه عربی و در معنای "دست"، به حساب سماعی عرب، "مؤنث" است. از همین رو صفت مؤنث "طولاً" برایش بکار رفته است. ("طولاً" مؤنث "اطول" است).
مثال دیگر "ید بیضا" است، که در معنای "دست سفید" است و به حضرت موسای نبی، انتساب دارد. ("بیضا" ، یعنی "سفید"، مؤنث "ابیض" است)
و شاعری از قدما در وصف حضرت محمد، فرمود:

رخ یوسف، دم عیسی، ید بیضا داری
آنچه خویان همه دارند، تو تنها داری

بحث بیشتر و مشرح را در زمینه میگذارم به سلسله "مشکلات املائی در زبان دری".